

فرهنگ ادبیات فارسی

و نکاتی که باید در یک فرهنگ تخصصی رعایت شود

سایه اقتصادی نیا

برای پرهیز از تکرار نام دایرةالمعارف یا دانشنامه، واژه فرهنگ را هم برای بیان و توصیف بسیاری از انواع کتاب‌های مرجع به کار می‌برند. هر چند تعیین حد فاصل و دقیق میان این دو گروه از کتاب‌های مرجع کاری بسیار دشوار است، اما تا این حد اتفاق نظر وجود دارد که «فرهنگ‌ها عموماً حاوی اطلاعاتی درباره لغات یک یا چند زبان هستند و دایرةالمعارف‌ها حاوی اطلاعاتی درباره موضوعات دانش بشری، اشیاء، اشخاص و...»* بنابراین تعریف، چنان که خواهیم دید فرهنگ ادبیات فارسی در واقع یک دانشنامه یا دایرةالمعارف است و اطلاق نام فرهنگ



فرهنگ ادبیات فارسی. محمد شریفی. ویراستار: محمدرضا جعفری. تهران: فرهنگ نشر نو و موعین، ۱۳۸۷. ۱۶۸۳ ص. ۲۷۰۰۰۰ ریال.

در سال‌های اخیر، فرهنگ‌نویسی و دانشنامه‌نگاری و انتشار کتاب‌های مرجع گوناگون، از عمومی تا تخصصی، رونقی چشمگیر یافته است. انتشار کتاب‌های مرجع روندی شتابنده و حتی شاید تب‌آلود به خود گرفته و گرمی بازار نیز هر دم بر تندی این تب می‌افزاید. یکی از

بر آن صحیح نیست.

نکته دیگر، تناسب عنوان کتاب با محتوای آن است. عنوان جامع فرهنگ ادبیات فارسی، هر چند ممکن است به لحاظ تجاری انتخاب صحیحی باشد و به فروش کتاب کمک کند، اما سطح توقع مخاطب را بالا می‌برد، بدون آن که در محتوای کتاب بدین توقع پاسخی درخور بدهد. طبیعی است خواننده از خود بپرسد مؤلف چطور توانسته است موضوعات مستقلاً را که خود می‌تواند محتوای یک دانشنامه جداگانه واقع شوند (مانند اصطلاحات و صناعات ادبی، عرفا و بزرگان صوفیه، اساطیر ایرانی و قصص اسلامی، شخصیت‌های داستانی و افسانه‌ای) زیر یک عنوان بگنجانند و آن همه را در یک جلد منتشر کند؟ ناگفته پیداست که غیرممکن است. انتخاب عنوانی واقع‌بینانه‌تر با دامنه شمول محدودتر، نه موجب حیرت مخاطب می‌گردد و نه انتظار متخصصان را بی‌پاسخ می‌گذارد.

مدخل‌گزینی

الف) یکی از نقائص عمده کتاب، شیوه مدخل‌گزینی و نداشتن ضوابط مشخص در انتخاب یا حذف مدخل‌هاست. بسیاری از مفاهیم، آثار و شخصیت‌ها از قلم افتاده‌اند و مشخص نیست آیا فراموش شده‌اند یا به قصد کنار گذاشته شده‌اند. مؤلف در بخش «راهنمای استفاده از فرهنگ» کوشیده درباره مدخل‌گزینی توضیحاتی بدهد اما خود به معیارهایی که برشمرده وفادار نبوده است. برای مثال، در حوزه ادبیات معاصر، شرط سنی را ملاک قرار داده و می‌نویسد: «در همه عرصه‌ها

آثاری که به تازگی به جمع کتاب‌های مرجع زبان فارسی پیوسته است و با تحدید دامنه خویش به ادبیات فارسی، بدو از زمره دانشنامه‌های تخصصی جای می‌گیرد، فرهنگ ادبیات فارسی است. این دانشنامه را محمد شریفی تدوین کرده و محمدرضا جعفری ویراسته است.

در این مقاله کوشش می‌شود به نکاتی اشاره شود که انتظار می‌رود در یک فرهنگ تخصصی رعایت شده یا به آن پاسخ داده شده باشد. پیش از آغاز، خود ذکر این نکته را واجب می‌دانم که مسائل طرح شده نه به قصد خرده‌گیری، که متناسب با موج انتظاری است که انتشار این فرهنگ در جامعه ادبی برانگیخته است. جامعه ادبی را کدی که با انتشار هر اثر نو، هیجان زده، یا چنان آن را تا عرش اعلی بالا می‌کشد که چشم بر تمام کاستی‌های آن می‌بندد، یا چنان به آن بی‌مهری می‌کند که تمام دستاوردهای نیک آن را نادیده می‌گیرد.

یادآوری می‌کنم که در هر مورد، از ارائه بیش از یکی دو مثال خودداری کرده‌ام، مبدا مطلب به درازا کشد و نکات اصلی در انبوهی مثال‌ها گم شود.

عنوان

امروزه در کشور ما، به سبب انتشار دایرةالمعارف‌های مشابه از حیث موضوع و کتاب‌های مرجع خرد و کلان، دقت لازم در نام‌گذاری گروه‌های مختلف کتاب‌های مرجع رعایت نمی‌شود؛ لذا سهل‌انگاران

به معرفی کسانی پرداخته شده که در ۱۳۴۰ یا پیش از آن متولد شده‌اند و در حال حاضر، شهرت و مقام آن‌ها تثبیت گردیده است. اما موارد نقض فراوان است: سپیده شاملو (متولد ۱۳۴۷)، با دو رمان *انگار گفته بودی لیلی و سرخی تو از من*، حسن بنی‌عامری (متولد ۱۳۴۶)، نویسنده فرشته‌ها *بوی پرتقال می‌دهند* و بسیاری دیگر. از طرفی تعداد قابل توجهی از نویسندگان، پژوهندگان و منتقدان معاصر که اتفاقاً مشمول شرط سنی می‌شده‌اند و آثارشان، اعم از تألیف و ترجمه، بر جریان‌های ادبی زمانه‌شان تأثیرگذار بوده است، کنار گذاشته شده‌اند: صادق رضازاده شفق، فاطمه سیاح، نجف دریابندری، احمد سمعی (گیلانی)، محمدعلی موحد، ابوالحسن نجفی، محمد صنعتی، عنایت سمعی، حسن میرعابدینی و... تعدادی دیگر نیز گرچه مشمول شرط سنی نمی‌شده‌اند، اما طبق معیار دیگر مؤلف، شهرت و مقام آن‌ها تثبیت شده است، از جمله کامیار عابدی و سجاد آیدنلو.

در مورد مستشرقان و ایران‌شناسان غیر ایرانی آشفستگی از این نیز بیشتر به چشم می‌آید. با این که مؤلف در مقدمه آورده که خاورشناسان و ایران‌شناسان مشهوری که در زمینه ادبیات ایران کار کرده‌اند، با ذکر فهرست آثارشان معرفی شده‌اند، اما از نام‌های مشهوری چون آبروی، ایوری، بارتولومه، گولپینارلی، فریتس مایر و نذیر احمد نشانی نیست.

ب) مشخص نیست مؤلف در انتخاب هر مدخل، اثر را ملاک قرار می‌دهد یا صاحب اثر را. در بسیاری موارد، آثار ذیل نام صاحب اثر معرفی شده‌اند، حال آن که شهرت اثر چندان کمتر از شهرت صاحب اثر نیست. از جمله هشت کتاب ذیل سهراب سپهری و *ارغنون* ذیل مهدی اخوان ثالث. این دسته‌بندی در حوزه شعر معاصر بیشتر به چشم می‌آید زیرا مؤلف بیشتر مجموعه شعرهای معاصر را ذیل صاحبان آثار آورده است، در حالی که در حوزه داستان معاصر، برعکس عمل کرده و حتی دورمانده‌ترین مجموعه داستان‌ها را هم مدخل کرده است. در مواردی نیز، برعکس، صاحب اثر ذیل اثر معرفی شده است، از جمله حسن میرعابدینی ذیل *صدسال داستان‌نویسی در ایران*.

پ) دسته‌ای از مدخل‌های موجود در فرهنگ حاضر یا به کلی به ادبیات فارسی ارتباطی ندارند و قابل حذف‌اند یا اگر ارتباطی دارند، مؤلف از ذکر آن حلقه پیوند گذشته است. از جمله بزرگانی چون ابن‌سینا، فارابی و ملاصدرا، که عالمان علوم دیگری به جز ادبیات فارسی بوده‌اند چه پیوندی با ادب فارسی دارند؟ برعکس در مدخل‌هایی چون «ادبیات پوچی»، «سوررئالیسم» و «رئالیسم سوسیالیستی» که قطعاً نمونه‌هایی در ادب فارسی دارند هیچ مثال ایرانی‌ای ذکر نشده و ارتباط آن‌ها با ادب فارسی مشخص نشده است.

دسته‌ای دیگر از مدخل‌ها هم هستند که قطعاً با ادبیات فارسی پیوندهایی دارند و تأثیراتی بر متون ادبی فارسی برجای گذاشته‌اند، اما از قلم افتاده‌اند از جمله کتاب *مقدس: انجیل، تورات، عهدین*. (ت) مؤلف در مقدمه خاطر نشان کرده است که «اصطلاحات ادبی،

شامل اصطلاحات مربوط به صناعات ادبی و معرفی مکتب‌ها و سبک‌های ادبی یا مرتبط با ادبیات، همراه با معادل انگلیسی (در مورد اصطلاحات جدید) با ذکر مثال یا نمونه شرح داده شده است. اما در بسیاری موارد معادل انگلیسی از قلم افتاده است؛ حتی در مواردی که معادل انگلیسی پرکاربردتر از اصطلاح فارسی آن بوده است. از جمله، Oral Literature، Didactic Literature معادل ادبیات تعلیمی، Opposing Literature معادل ادبیات شفاف‌ی، مقاومت و جز آن.

مقالات

الف) توازن: طبق اصل توازن، که یکی از اصول عمده دایرةالمعارف‌نویسی است، نسبت حجمی مقالات باید با درجه اهمیت مدخل‌های مربوط بخواند. به عبارت دیگر، مقالات مفصل‌تر برای موضوعات مهم‌تر و مقالات خلاصه برای آن‌هایی که اهمیت کمتری دارند نگاشته می‌شوند. با این همه، اگر معیار و ملاک نویسنده چیزی جز درجه اهمیت مدخل باشد، باید آن معیار را به روشنی در مقدمه برای مراجع‌کنندگان توضیح دهد و رفع ابهام نماید. اثر مزبور، نه تنها به اصل توازن پای‌بند نبوده، بلکه خود آن را صریحاً نفی کرده است و از این طریق، موجد بدعتی ناصحیح در روش‌های مرسوم دایرةالمعارف‌نویسی بوده است: «باید توجه داشت که حجم مقالات بیانگر میزان ارزش و اهمیت موضوع نیست بلکه در مورد پدیدآورندگان به عوامل مختلف چون منابع بازمانده و اطلاعات در دسترس، و در مورد داستان‌ها به ساختار و کثرت و قوت وقایع بستگی دارد. از این جاست که گاه یک داستان کوتاه فضایی بیش از یک رمان اشغال کرده است...». علی‌رغم این استدلال مؤلف، مقایسه حجمی مقالات با میزان اهمیتشان، نسبت‌های اعجاب‌آوری به دست می‌دهد که توجیه‌ناپذیر است: رمان متوسطی چون *مروارید خاتون* در ۲/۵ ستون، سفر، نمایشنامه تعلیمی تک پرده‌ای از اسماعیل خلیج در ۱/۵ ستون، *آن‌گاه هوای تازه* احمد شاملو تنها در سه سطر جای گرفته است.

اما مسئله فقط بر سر «افراد» یا «داستان‌ها» هم نیست. مدخل‌های دیگری نیز در این فرهنگ هستند که از عدم توازن آسیب دیده‌اند: در حالی که مدخل‌های تعریفی انواع و گونه‌های ادبی از جمله «ادبیات عامه‌پسند» یا «ادبیات نمایشی» حجمی حدود دو ستون را اشغال کرده‌اند، حجم مدخل «ادبیات» - که باید از مهم‌ترین و کلیدی‌ترین مدخل‌های این کتاب باشد - به نیم ستون هم نمی‌رسد. مؤلف همین نیم ستون را نیز از مدخل «ادب» دایرةالمعارف مصاحب اقتباس و برداشت کرده است، با این استدلال که «بعید می‌نمود تهیه مقاله‌ای جدید نتیجه بهتری در برداشته باشد». اما باید در نظر داشت در میان انبوه مدخل‌های ریز و درشت هر فرهنگی، تعداد محدودی اهمیتی مضاعف دارند تا حدی که کیفیت مقالات مربوط به آن‌ها ممکن است نقطه ثقل یک فرهنگ تلقی شود. «ادبیات» برای کتاب مورد بحث ما نیز چنین مدخلی است.

ب) شمول و دامنه: گذشته از نسبت حجمی مقالات، نویسنده

توازن را در سطوح دیگر نیز، از جمله شمار مدخل‌ها، بر هم زده است: تعداد مدخل‌های ادبیات معاصر (که حدود یک قرن عمر دارد) به شمار مدخل‌های ادبیات کلاسیک با پیشینه چندین هزار ساله‌اش می‌چربد: نویسنده در مقدمه می‌کوشد این تقسیم ناعادلانه را این‌گونه توجیه کند: «از حیث حیطه شمول، اگر چه پهنه گسترده ادبیات فارسی مدنظر بوده است، به ادبیات معاصر به ویژه پرداخته شده است تا خلاء موجود در این زمینه نسبت به بخش کلاسیک ادبیات فارسی تا حدی جبران گردد». با آن‌که نگارنده، خود از دوستداران ادبیات معاصر است، اما به جد معتقد است که هر چیز را در جای خویش باید به جای آورد و نیکو داشت. راه جبران غفلتی که بر ادبیات معاصر رفته است، این نیست که از آن سوی بام بیفیم و در فرهنگی که عنوان کلی ادبیات فارسی را بر پیشانی دارد، بیش از نیمی از گنجایش را به ادبیات معاصر اختصاص دهیم. فرهنگ نمودار تعادل و توازن است نه محل اعتلای یکی و فروداشت دیگری. علاوه بر این‌ها، ادبیات معاصر در دو شاخه شعر و داستان رشد کرده و بالیده، حال آن که در فرهنگ حاضر شاخه شعر معاصر چنان مورد بی‌مهری قرار گرفته که بسیاری از مجموعه شعرهای مهم و تأثیرگذار معاصر مدخلی ندارند؛ به عوض، حتی داستان‌های کوتاه، جدا از مجموعه‌هایشان، مدخل و شرح داده شده‌اند؛ روشی که از حیث دامنه شمول، تنها در یک فرهنگ تخصصی داستان‌نویسی توجیه‌پذیر است. مثال واضحی از این ناهمسازی را در حیطه شمول این فرهنگ ارائه می‌کنیم: فرشته ساری بیشتر به عنوان شاعر نوپرداز تا داستان‌نویس شناخته شده است و بخش عمده شهرت وی به خاطر اشعار و نه داستان‌های اوست. با وجود این برای تمام داستان‌های وی - *مروارید خاتون، جزیره نیلی، آرامگه عاشقان، میترا، عطر رازیانه، پری‌سا* - مقالات مستقل تألیف شده، اما برعکس، از مجموعه شعرهای وی فقط ذیل نام خودش نام برده شده و مدخل جداگانه‌ای به آن‌ها اختصاص نیافته است. اگر مؤلف با اختصاص دادن بیش از نیمی از حجم فرهنگ به ادبیات معاصر، خواسته از کوشندگان این مسیر احقاق حقی بکند، بر پویندگان شعر معاصر جفا روا داشته است. از آن‌جا که دغدغه و علاقه اصلی مؤلف داستان معاصر است، این پرسش پیش می‌آید که چرا مؤلف توان خویش را مصروف پرکردن خلاءهای این حوزه نکرده و به تألیف فرهنگی تخصصی و نو در این زمینه پرداخته است؟ گرچه تحقیقات حسن میرعابدینی در دو کتاب *صدسال داستان‌نویسی در ایران و فرهنگ داستان‌نویسان ایران* جوابگوی بسیاری از نیازهای مراجعان و پژوهندگان این حوزه هست. از جمله مؤلف بسیاری از مدخل‌های این حوزه را، گاه با ویرایش مختصری، از *فرهنگ داستان‌نویسان ایران* اقتباس کرده (از جمله مدخل‌های مربوط به ناصر شاهین‌پر، عبدالحسین صنعتی‌زاده کرمانی) و یا مقالات موجود در *واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی* تألیف جمال میرصادقی و میمنت ذوالقدر را بازنویسی کرده است (از جمله مدخل کشمکش)، بی‌آن‌که مشخصاً ذکر مأخذ کند.

پ) سبک نگارش: زبان نگارشی اثر حاضر از جمله نقاط قوت آن

است. زبانی ساده و به دور از ابهام و پیچیدگی است که در ارائه اطلاعات مستقیم به مخاطب مفید فایده است. اما در تعدادی از مدخل‌ها، گاه یکدستی این زبان از دست رفته است. نگارنده علت این دوگانگی زبانی را استفاده مستقیم نویسنده از مراجع مورد استفاده وی می‌داند. پیداست در مواردی که زبان تألیف کمی بوی کهنگی می‌دهد، مؤلف مطالب را از مراجع قدیمی‌تر استخراج کرده و در فرهنگ خود گنجانده است. برای مثال، مدخل‌های اسکندر، اسکندرنامه قدیم، ابوالفضل بیهقی، حلاج و... که از دایره‌المعارف مصاحب برداشته شده و با ویرایشی بسیار اندک در فرهنگ حاضر به چاپ رسیده، نثری قدیمی‌تر دارد که گاه به کهنگی گراییده است.

نکته دیگر درباره سبک نگارش مقالات، استفاده گاه به گاه مؤلف از واژه‌هایی با بار ارزشی مثبت یا منفی است یا تعبیراتی به دور از قطعیت و حاوی تردید که گاه بازنمایاننده دآوری و دیدگاه شخصی مؤلف نسبت به موضوع است. برای مثال، استفاده از دو تعبیر *دلچسب و گیرا* در جمله‌ای از مدخل «تأثیرات متقابل»:

«توصیف وضعیت زندگی خانواده میزبان و خوددآوری در برگریخته مشکلات سطحی و ملال‌آور زندگی اقشار متوسط است که با طنزی دلچسب و گیرا بیان می‌شود.» (ص ۳۷۹) و یادو عبارت موثق و قابل استفاده، ممتع و... در مدخل «پورجوادی، نصرالله»:

«عمده پژوهش‌های وی پیرامون عرفان در ادب فارسی است و آثارش در این زمینه از هر لحاظ موثق و قابل استناد است. از جمله ارزشمندترین این آثار پژوهش *ممتع و بی‌سابقه‌ای* در باب زبان حال و مناظره‌ها در ادب فارسی است...» (ص ۱۶۴). اوج این تعابیر غیر آکادمیک را می‌توان در مدخل «شفیعی کدکنی، محمدرضا» دید: «او از یک سو پژوهشگری *سختکوش و باریک‌بین* است و از سوی دیگر شاعری *دل‌آگاه*» (ص ۸۹۹) بدیهی است کاربرد واژه‌هایی انتزاعی و احساساتی و شاعرانه، در نوشتن کتاب مرجع که تنها محل ارائه اطلاعات است باید به حداقل برسد.

نظام الفبایی و ارجاعات

مؤلف در مقدمه توضیح می‌دهد: «در مورد نام‌های قدیم و نیز در مورد نام‌های مستعار یا مشهوری که نام واقعی موضوع مقاله نیست - مثل احمد محمود یا نوذر پرنگ - تقدم نام خانوادگی بر نام رعایت نشده و در ردیف حرف اول نام آمده است». این تصمیم، حتی اگر به سختی در مورد نام‌های قدیم مانند ابوریحان بیرونی، پذیرفته باشد، در مورد نام‌های مستعار گمراه‌کننده است. این بدعت نه تنها کمکی به مراجع نمی‌کند، بلکه از سرعت و سهولت استفاده از فرهنگ می‌کاهد و نظم الفبایی کتاب مرجع را نیز آشفته می‌سازد. به راستی کدام مراجع است که در جست و جوی نام هوشنگ بادیه‌نشین به ردیف «ه» و در پی مهرداد اوستا به ردیف «م» رجوع کند؟ بسیاری از مراجعان حتی نمی‌دانند که نام‌هایی چون صادق چوبک، سپیده کاشانی و ابوالقاسم حالت، نام‌های مستعار اشخاص اند و نه نام حقیقی آن‌ها. به علاوه در ارجاعات همین نظام الفبایی هم چندگانگی دیده می‌شود، مثلاً:

- «م. آزاد» یک بار در «م» و یک بار در «آ» ردیف شده است، در

حالی که «ابامداد» و «م.امید» تنها در «الف» فهرست شده‌اند.
— «م. سرشک»، نه در «م» و نه در «س» ردیف نشده و تنها ذیل شفيعی کدکنی به آن اشاره شده است.

— «گوهر مراد» در حد یک مدخل ارجاعی نیز نیامده و تنها ذیل «ساعدی» به آن اشاره شده است. با این شیوه، از کارآمدی نظام ارجاعی فرهنگ کاسته شده، زیرا مؤلف در تعیین نام اشهر نیز دچار تردید است. مثلاً «ابتهاج، هوشنگ» [که نام کامل و صحیح وی امیرهوشنگ است، نه هوشنگ] را به «ه.ا. سایه» ارجاع می‌دهد، یعنی از نام اصلی به تخلص، اما در مورد اسماعیل شاهرودی برعکس عمل می‌کند و مخاطب را از تخلص او، «آینده»، به نام اصلی‌اش می‌فرستد.

تألیف گروهی یا کار فردی؟

امروزه، حوزه ادبیات فارسی، به تنهایی، حوزه‌های بسیار گسترده با دامنه‌های شمول متعدد و متنوع است. با این که عنوان کلی ادبیات فارسی بر رشته‌ای معین از دانش بشری دلالت دارد، اما زیرشاخه‌ها و زیرمجموعه‌های آن چنان وسیع است که جمع‌آوری اطلاعات درباره همه این زیر رشته‌ها قطعاً نیاز به دانشی تخصصی در هر یک از آن‌ها دارد. اگر یک استاد فن معانی و بیان، از «تأثیر ترجمه اشعار فرانسوی بر شعر نو نیا» آگاهی نداشته باشد، بر او هیچ خرده‌ای نمی‌توان گرفت. نیز، اگر یک پژوهشگر رمان فارسی از «فرقه قلندریه» بی‌اطلاع باشد، چندان ایرادی به او وارد نیست. به همین جهت است که در بنیادهایی که کار دانشنامه‌نویسی را به صورت تخصصی دنبال می‌کنند، هر مؤلفی تنها در حیطه دانسته‌ها و تخصص خود مقاله تألیف می‌کند و به این ترتیب، اعتبار دانشنامه نیز به اعتبار مؤلفان متخصص بالا می‌رود. آیا هیچ بحرالعلومی می‌تواند در گستره بیکران ادب فارسی همه فن حریف باشد؟ هم درباره نشاط اصفهانی بنویسد و هم درباره ابراهیم گلستان؟ هم «مرآت البدایع» را ذیل یک مقاله به مخاطب معرفی کند و هم «ادبیات سیاه» را؟ هر چند تجربه تاریخی ما در امر دانشنامه‌نگاری به نفع کار فردی رأی می‌دهد، اما باید در نظر داشت که حجم اطلاعات و روند افزایش آن‌ها از زمان سختکوشان دانشمندی چون علی‌اکبر دهخدا چندین برابر شده است. با چنین رشدی، اگر امروز دهخدا در میان ما بود، آیا باز انجام کار فردی را به کار گروهی ترجیح می‌داد؟ و آیا اساساً از عهده بر می‌آمد؟ ارج زحمت یک تنه‌ای که مؤلف کشیده به جای خود محفوظ، اما در کار یک گروه متخصص، هم درصد خطا کاهش می‌یابد، هم اعتبار دانشنامه به اعتبار امضای کارشناسان افزون می‌گردد. در غیر این صورت یا کار در حد رونویسی و گردآوری اطلاعات از منابع پیشین باقی می‌ماند، یا از عیوب و نقائص خالی نخواهد بود.

کلام آخر

فرهنگ‌نویسی و دانشنامه‌نگاری فر آینده‌ای بسیار زمان‌بر و نیروگیرند. نیاز به برنامه‌ریزی درازمدت، آینده‌نگری، انضباط

مدیریتی و علمی، و پیش‌بینی‌های فراوان، چه به لحاظ مادی و چه به لحاظ تأمین نیروی انسانی دارند. به سبب سپری کردن این دشواری‌هاست که گاه انتشار یک جلد فرهنگ در کشور ما سال‌ها و سال‌ها به طول می‌انجامد. و در چنین شرایطی است که فرهنگ زمانی از چرخه نشر بیرون می‌آید که مقداری از اطلاعات آن کهنه شده و باید روزآمد شوند. فرهنگ ادبیات فارسی، با همه کاستی‌ها و ناروشمندی‌ها، «بالاخره» منتشر شده است. آیا در شرایط فعلی دانشنامه‌نگاری در کشور ما این یک امتیاز است؟ پاسخ قاطعانه عده‌ای از صاحب‌نظران به این پرسش مثبت، اما پاسخ گروهی، و از جمله نگارنده، بدان بی‌شک منفی است؛ چرا که معتقد است مؤلف، با صرف‌نظر کردن از بسیاری اولویت‌ها و چشم بستن بر کاستی‌ها، توانسته این فرهنگ را منتشر کند. وی ناگزیر شده بخش عمده‌ای از مطالب این فرهنگ را باگردآوری، رونویسی و اقتباس‌های مستقیم و غیرمستقیم از فرهنگ‌های ریز و درشت پیشین فراهم کند.

سموئل جانسون می‌گوید: «فرهنگ‌ها همانند ساعت هستند. داشتن ساعتی که درست کار نمی‌کند، به مراتب از نداشتن ساعت بهتر است.» هر چند نگارنده چون بسیاری دیگر به دشواری با این گفته کنار می‌آید، اما به نظر می‌رسد مؤلف فرهنگ ادبیات فارسی آن را به تمامی پذیرفته و بدان عمل کرده است. شما چه فکر می‌کنید؟ نداشتن ساعت را ترجیح می‌دهید یا داشتن ساعتی را که درست کار نمی‌کند؟

* نورالله مرادی، مرجع‌شناسی، ج ۳، (تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۷۶)، ص ۱۲۵.

چهار کتاب

از مجموعه «سروده‌های زمانه» منتشر می‌کند:

ساعت دوازده‌بار

نواخت

گزینۀ اشعار آنتونیو ماچادو

به روایت

فؤاد نظیری و باسَم رسام